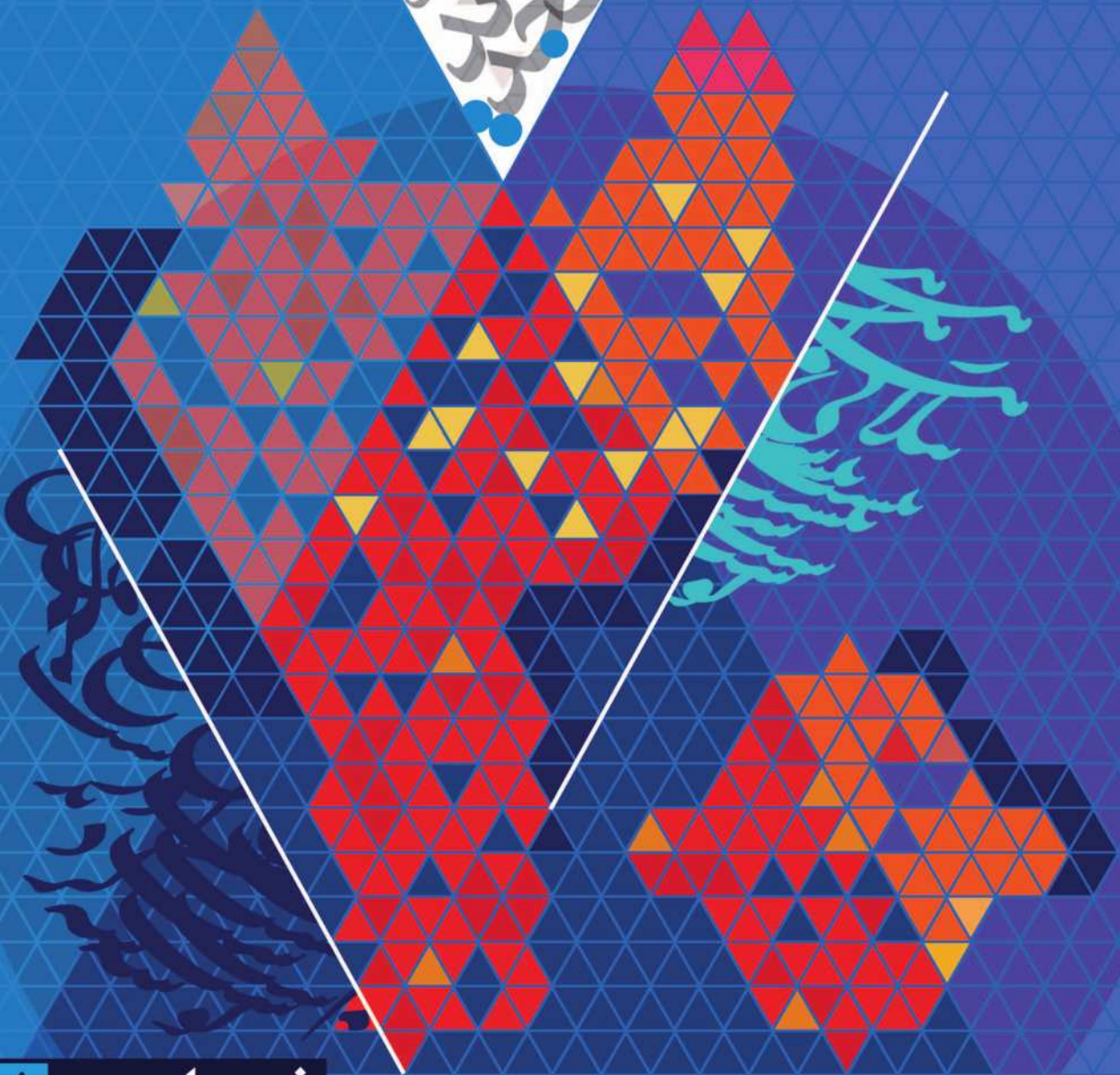




و در این روز  
منطقه را  
از دست  
مغایان  
فرمانده



فارسی ۲

پایه یازدهم

مشترک همه رشته ها

مؤلف

محمد رضاملک محمدی

فرمول  
لیست

# فرمول لیست

۵  
نمونه  
امتحانی

۱۱۰۰  
پرسش  
تشریحی

۱۶۰  
صفحه  
درسنامه



+۱۸  
ساعت  
فیلم  
آموزشی  
اختصاصی



9 786220 308270

تهران، میدان انقلاب  
نیش بازار چه کتاب

[www.gajmarket.com](http://www.gajmarket.com)

## پیشگفتار

این کتاب، قابل استفاده دانش‌آموزان پایه یازدهم تمامی رشته‌ها (ریاضی، تجربی، انسانی و...) برای آمادگی در امتحانات نهایی است.

### ویژگی‌ها و شیوه ارائه مطالب

- قبل از هر چیز باید بگوییم که این کتاب، شما را از مراجعه به کتاب درسی تان بی‌نیاز می‌کند؛ چرا که متن کامل کتاب درسی را قبل از نکات، عیناً آورده‌ام و تمامی کارگاه‌های متن پژوهی، گنج حکمت‌ها، روان‌خوانی‌ها و شعرخوانی‌ها در این کتاب آورده شده است.
- این کتاب با آخرین تغییرات کتاب درسی منطبق و هماهنگ است.
- این کتاب بر اساسی قلمروهای سه‌گانه «زبانی، ادبی و فکری» تألیف شده است.

### نکات مهم هر بخش به ترتیب، شامل مباحث زیر است:

- (الف) نکات مربوط به قلمرو زبانی (شامل معنی واژه‌ها، مباحث دستوری و روابط معنایی کلمات)
  - (ب) نکات قلمرو ادبی (بررسی تمامی آرایه‌های ادبی و مشخص کردن قافیه، ردیف و قالب شعری)
  - (پ) قلمرو فکری (معنی ابیات و عبارت‌ها و مفهوم و پیام آنها)
  - (ت) پاسخ به کارگاه‌های متن پژوهی
  - (ث) تهیه کادری در انتهای هر درس، که در آن، واژه‌هایی که اهمیت املائی دارند، به صورت «گروه‌کلمه» آورده شده است.
  - (ج) ابیات و عبارت‌های آمده در کارگاه‌های متن پژوهی نیز موشکافانه بررسی و تجزیه و تحلیل گردیده‌اند.
- قابل ذکر است که در قلمرو زبانی با واژه‌هایی روبه‌رو می‌شوید که در متن اصلی با رنگ «قرمز» مشخص شده‌اند. این رنگ، نشانگر آن است که این کلمات در پایان کتاب درسی (در بخش واژه‌نامه) معنی شده‌اند.
- (چ) در انتهای هر درس، همه مطالب درس را در قالب سؤالات تشریحی، مطرح کرده‌ایم.
  - (ح) بخش پایانی کتاب را به «آزمون‌های نهایی و تألیفی نوبت اول و نوبت دوم» اختصاص داده‌ایم.
  - (خ) کتابچه رایگان همراه کتاب، شامل بخش‌های «دستور زبان»، «آرایه‌های ادبی»، «آشنایی با چند اصطلاح»، «قالب‌های شعری» و «تاریخ ادبیات» می‌باشد که به آموزش کامل مبحث «دستور زبان» در ۳۳ بسته و مبحث «آرایه‌های ادبی» در ۲۱ بسته می‌پردازد.

### بارم‌بندی آزمون‌های نهایی:

در جدول زیر، بarm‌بندی هر موضوع را می‌بینید. ضمناً بarm آزمون نوبت دوم، به نسبت ده نمره (درس ۱ تا ۹) و ده نمره (درس ۱۰ تا ۱۸) می‌باشد.

معنی واژه	املا	دستور زبان	آرایه‌های ادبی	تاریخ ادبیات	حفظ شعر	معنی شعر و نثر	درک مطلب
۱ نمره	۲ نمره	۴ نمره	۳ نمره	۱ نمره	۱ نمره	۴ نمره	۴ نمره

## فهرست

FILM	پاسخ	سؤالات	درسنامه
106 min	۲۳۲	۱۵	۶
69 min	۲۳۳	۳۰	۱۹
71 min	۲۳۵	۴۴	۳۵
23 min	۲۳۶	۶۱	۴۹
62 min	۲۳۸	۷۴	۶۶
101 min	۲۳۹	۸۹	۷۸
65 min	۲۴۱	۱۰۲	۹۳
101 min	۲۴۲	۱۱۵	۱۰۶
60 min	۲۴۳	۱۲۶	۱۱۹
15 min	۲۴۵	۱۳۸	۱۳۰
60 min	۲۴۶	۱۵۵	۱۴۱
56 min	۲۴۸	۱۷۲	۱۶۱
59 min	۲۴۹	۱۸۵	۱۷۷
65 min	۲۵۱	۲۰۳	۱۹۰
21 min	۲۵۲	۲۱۲	۲۰۸
43 min	۲۵۴	۲۲۷	۲۱۵

درس اول: لطف خدا / نیکی / همت
درس دوم: قاضی بُست / زاغ و کبک
درس سوم: در امواج سند / چو سرو باش
درس پنجم: آغازگری تنها / تا غزل بعد ...
درس ششم: پروردهٔ عشق / مردان واقعی
درس هفتم: باران محبت / آفتاب حُسن
درس هشتم: درکوی عاشقان / چنان باش ...
درس نهم: ذوق لطیف / میثاق دوستی
درس دهم: بانگ جَرس / به باد ۲۲ بهمن
درس یازدهم: باران عاشق / صبح بی تو
درس دوازدهم: کاوهٔ دادخواه / کاردانی
درس چهاردهم: حملهٔ حیدری / وطن
درس پانزدهم: کبوتر طوق دار / مهمان ناخوانده
درس شانزدهم: قصهٔ عینکم / دیدار
درس هفدهم: خاموشی دریا / تجسم عشق
درس هجدهم: خوان عدل / آذرباد / الهی

## شب امتحان



## امتحان نهایی



۲۵۶	آزمون ۱
۲۵۸	آزمون ۲
۲۶۰	آزمون ۳
۲۶۲	آزمون ۴
۲۶۴	آزمون ۵: خردادماه ۱۴۰۳
۲۶۸	پاسخ نامهٔ تشریحی آزمون ۱ تا ۵

**ستایش**


# لطفِ خدا



برای مشاهده فیلم  
شب امتحان این درس  
اسکن کنید.

## ب نام چاشنی بخش زبان‌ها حلاوت سنج معنی در بیان‌ها

**قلمرو زبانی** چاشنی بخش: آنچه برای اثربخشی بیشتر کلام به آن اضافه می‌شود / چاشنی: مزه، طعم / حلاوت: شیرینی (حلاوت سنج ← معیار سنجش شیرینی و زیبایی) / حذف: «آغاز می‌کنم» (پایان بیت) حذف به قرینه معنایی / چاشنی بخش و حلاوت سنج: (هر دو) منظور «خداوند»

**قلمرو ادبی** قالب شعر: مثنوی / قافیه بیت: زبان‌ها و بیان‌ها / مجاز: زبان ← مجاز از «کلام، سخن» / حس آمیزی: حلاوت سنج معنی (ترکیب حس چشایی و شنوایی) / کنایه: چاشنی بخش بودن ← کنایه از «جذاب‌کننده، زیبایی بخش» / مراعات نظیر: ۱. زبان، معنی، بیان ۲. چاشنی و حلاوت / استعاره (مکنیه): زبان به «غذا» تشبیه شده که نیاز به چاشنی و آدویه دارد؛ و چون مشبه به (غذا) ذکر نشده، این تشبیه به استعاره بدل گشته است

**قلمرو فکری** معنی: به نام آن خدایی، سروده‌ام را آغاز می‌کنم که به سخن، ظرافت و زیبایی می‌بخشد و معیار شیرینی و جذابیت کلام است. مفهوم: ۱. نام پروردگار، زینت بخش کلام است. ۲. نام خداوند، معیار زیبایی و شیرینی گفتار است. ۳. آغاز سخن (شعر) با نام پروردگار

## بلند آن سر، که او خواهد بلندش / نژد آن دل، که او خواهد نژدش

**قلمرو زبانی** او: خداوند / نژد: خوار و زبون / حذف: فعلی «خواهد شد» (بعد از «سر» و «دل») هر دو حذف به قرینه معنایی

**قلمرو ادبی** قافیه بیت: بلندش و نژدش / تضاد: بلند و نژد / تکرار: بلند، آن، که، او، خواهد و نژد / کنایه: سر بلند شدن ← کنایه از «موفقیت، پیروزی، برتری» / مراعات نظیر: سر و دل / مجاز: سر و دل ← (هر دو) مجاز از «انسان» / موازنه (ویژه علوم انسانی): بلند ← نژد / آن سر ← آن دل / که او خواهد ← که او خواهد / بلندش ← نژدش

**قلمرو فکری** معنی: کسی سر بلند و موفق می‌گردد که خداوند، او را سر بلند کند؛ و آن شخصی خوار و زبون خواهد شد که پروردگار، او را زبون و خوار بخواهد. مفهوم: ۱. همه چیز در دست خداست (والامقامی و پستی هر شخص، دست پروردگار است). ۲. «تَعَزُّوْا مِنْ تَشَاءِ وَ تَذَلُّوْا مِنْ تَشَاءِ» [خداوند هر که را بخواهد عزیز می‌گرداند و هر کسی را بخواهد ذلیل]

## در ناسته احسان گشاده‌ست / به هر کس آنچه می‌بایست، داده‌ست

**قلمرو زبانی** ناسته: بسته نشده، باز، گشوده / احسان: نیکی، بخشش، خوبی / می‌بایست: لازم و ضروری است / فعلی هر دو جمله: ماضی نقلی ← گشاده است و داده است

**قلمرو ادبی** قافیه: گشاده و داده / ردیف: «ست (است)» / کنایه: در احسان گشاده است ← کنایه از «بخشش و نیکی کردن» / استعاره (مکنیه) = اضافه استعاره: «در احسان» ← احسان به «ساختمانی» تشبیه شده است که «در» دارد و در آن باز و گشاده‌ست / واج آرایی: تکرار صامت «س»

**قلمرو فکری** معنی: خداوند همواره بخشنده و مهربان است و به هر کس، هر آنچه را که لازم است، بخشیده است. مفهوم: بخشندگی و مهربانی و لطف همیشگی خداوند

## ب ترتیبی نهاده وضع عالم که نی یک موی باشد بیش و نی کم

<b>قلمرو زبانی</b>	وضع: شکل، روش / عالم: دنیا، جهان / نی: نه / حذف: ۱. فعل گُمکی «است» (بعد از «نهاده») حذف به قرینه معنایی ۲. «یک موی باشد» (پایان بیت) حذف به قرینه لفظی
<b>قلمرو ادبی</b>	قافیه: عالم و کم / یک موی: ۱. مو ← نماد «هر چیز بسیار کوچک و اندک» (در اینجا) ۲. کنایه ← یک موی بیش و کم نبودن ← کنایه از «کامل و بی نقص بودن» / تکرار: واژه «نی» / تضاد: بیش و کم
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: (خداوند) اوضاع جهان را به گونه‌ای خلق کرده است که نه ذره‌ای کم است و نه ذره‌ای زیاد. مفهوم: ۱. در خلقت، هر چیزی در سر جای خود قرار دارد. ۲. هیچ ایرادی در آفرینش وجود ندارد.

## اگر لطف قرین حال گردد همه ادبارها اقبال گردد

<b>قلمرو زبانی</b>	ش: خداوند / قرین: همراه، یار، همدم / ادبار: بدبختی، سیه‌روزی؛ [متضاد اقبال] / اقبال: خوشبختی، سعادت / لطف: نهاد / ش: مضاف الیه / قرین: مسند / حال: مضاف الیه / گردد: فعل اسنادی / همه: صفت / ادبارها: نهاد / اقبال: مسند / گردد: فعل اسنادی
<b>قلمرو ادبی</b>	قافیه: حال و اقبال / ردیف: «گردد» / تضاد: ادبار و اقبال
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: اگر لطف و مهربانی پروردگار، شامل حال کسی شود؛ تمامی بدبختی‌هایش به خوشبختی بدل می‌گردد. مفهوم: لطف خداوند، باعث نجات و رستگاری و سعادت است.

## وگر توفیق او یک سو نهد پای نه از تدبیر کار آید نه از رای

<b>قلمرو زبانی</b>	توفیق: آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن / او: خداوند / حذف: «کار آید» (پایان بیت) حذف به قرینه لفظی / تدبیر: دوراندیشی، چاره‌جویی / رای: نظر، اندیشه، فکر
<b>قلمرو ادبی</b>	قافیه: پای و رای / کنایه: یک سو نهد پای ← کنایه از «همراهی نکردن» / جناس ناهمسان (اختلافی): پای و رای / تشخیص: توفیق (پای) / تکرار: «نه» و «از»
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: اگر توفیق و توجه خداوند، همراه نباشد؛ نه کاری از تدبیر برمی‌آید و نه از اندیشه و رای. مفهوم: ناتوانی اندیشه انسان در برابر اراده پروردگار.

## خرد را گر نبخشد روشنایی بماند تا ابد در تیره‌رایی

<b>قلمرو زبانی</b>	تیره‌رایی: بداندیشی، گمراهی / [خرد: متمم (را) ← حرف اضافه، به معنی «به»] / نبخشد: فعل / روشنایی: مفعول / بماند: فعل / آبد: متمم (تا) ← حرف اضافه / تیره‌رایی: متمم
<b>قلمرو ادبی</b>	قافیه: روشنایی و تیره‌رایی / کنایه: تیره‌رایی ← کنایه از «گمراه شدن، نادانی» / استعاره: روشنایی ← استعاره از «قدرت درک و فهم و شعور» / واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «د» و «ر»
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: اگر خداوند به عقل و خرد انسان، قدرت ادراک و فهم نبخشد؛ تا آبد در گمراهی و جهالت باقی خواهد ماند. مفهوم: گمراهی همیشگی انسان، بدون عنایت خداوند.

## کمال عقل آن باشد در این راه که گوید نیتم از هیچ آگاه

فرهاد و شیرین، وحشی بافقی

<b>قلمرو زبانی</b>	شیوه بلاغی: شیوه عادی ← کمال عقل در این راه، آن باشد که گوید از هیچ (چیز) آگاه نیستم / هیچ: ضمیر مبهم (صفت نیست) / [کمال: نهاد / عقل: مضاف الیه / آن: مسند / باشد: فعل اسنادی / این: صفت / راه: متمم / گوید و نیستم: فعل / هیچ: متمم / آگاه: مسند]
<b>قلمرو ادبی</b>	قافیه: راه و آگاه / تشخیص: عقل (گوید) / استعاره: راه ← استعاره از «خداشناسی، معرفت الهی»
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: والاترین مرتبه عقل در راه خداشناسی آن است که بگوید من هیچ چیز نمی‌دانم. مفهوم: کمال عقل، اعتراف به ندانستن و نشناختن است. این بیت، ارتباط معنایی دارد با: «تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم» (ابن سینا)

**درس اوّل**


# کنیی



برای مشاهده فیلم  
شب امتحان این درس  
اسکن کنید.

## کنی رو بچی دید بی دست و پای فروماند در لطف و صنع خدای

**قلمرو زبانی** رو به: مخفّف «روباه» / یکی: کسی، یک شخصی / فروماندن: مُتَحَيِّر شدن (تعجّب) / صنع: آفرینش، آفریدن، ساختن [معانی دیگر ← کار، نیکویی، احسان، روزی]، (هم خانواده «صنعت، صنایع، مصنوع، صانع»)

**قلمرو ادبی** قالب شعر: مثنوی / قافیه: پای و خدای / نماد: روباه ← نماد «انسان‌های ضعیف و ناتوانی که بدون تلاش از دسترنج و زحمت دیگران، إرتزاق می‌کنند» / مراعات نظیر: دست و پا / کنایه: فروماندن ← کنایه از «تعجّب و تحيّر» [نکته] برخی «بی دست و پا» را کنایه از «ناتوان» می‌گیرند در حالی که در این داستان، روباه واقعاً دست و پا ندارد!

**قلمرو فکری** معنی: شخصی روباه بی دست و پای را دید و در لطف و آفرینش خدا شگفت زده ماند. / مفهوم: شگفتی از لطف و آفرینش پروردگار

## که چون زندگانی به سر می‌برد؟ بدین دست و پای از کجا می‌خورد؟

**قلمرو زبانی** چون: چگونه / به سر می‌برد: سپری می‌کند، می‌گذراند / بدین: به این (با این)

**قلمرو ادبی** قافیه: به سر می‌برد و می‌خورد / مراعات نظیر: دست و پا / کنایه: به سر بُردن ← کنایه از «گذراندن، سپری کردن»

**قلمرو فکری** معنی: که (این روباه شل) چگونه زندگی خود را می‌گذراند و غذا تهیّه می‌کند؟ / مفهوم: ... ادامه همان شگفتی (بیت اوّل)

## در این بود درویش شوریده رنگ که شیری برآمد، شغالی به چنگ

**قلمرو زبانی** در این بود: در این فکر بود، داشت فکر می‌کرد که / شوریده رنگ: آشفته حال / برآمد: دیده شد، پدیدار گشت / شغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزو رسته گوشتخواران است / درویش: همان «یکی» (در بیت اوّل) / چنگ: چنگال، پنجه درندگان و پرندگان

**قلمرو ادبی** قافیه: شوریده رنگ و چنگ / نماد: شیر ← نماد «انسان‌های تلاشگر، زحمت‌کش، سخاوتمند و سودرسان به دیگران» / کنایه: شوریده رنگ ← کنایه از «آشفته حال، پریشان» / واج آرایی: تکرار صامت «ش» و مصوّت بلند «ای» / مراعات نظیر: شیر و شغال / [برخی همکاران، «رنگ و چنگ» را جناس می‌گیرند، در صورتی که «رنگ»، یک واژه مستقل نیست ← «شوریده رنگ»]

**قلمرو فکری** معنی: درویش آشفته حال در این فکر بود که (مشاهده کرد) شیری با شغالی در چنگال خود نمایان شد.

## شغال نگون بخت را شیر خورد / ماند آنچه روباه از آن سیر خورد

**قلمرو زبانی** نگون بخت: بدبخت، بیچاره / سیر: کامل

**قلمرو ادبی** قافیه: شیر و سیر / ردیف: «خورد» / مراعات نظیر: شغال، شیر و روباه / جناس ناهمسان (اختلافی): شیر و سیر / کنایه: نگون بخت بودن ← کنایه از «بدبختی و بیچارگی»

**قلمرو فکری** معنی: شیر، شغال بیچاره را خورد؛ و روباه از باقی مانده آن خورد و سیر شد. / مفهوم: مشخص شدن نحوه روزی رسانی خداوند به روباه

دگر روز باز اتفاق افتاد که روزی رسان قوت روزش بداد

<b>قلمرو زبانی</b>	دگر روز: ۱. روز دیگر ۲. «دگر» ← صفت مبهم (وابسته پیشین) / باز: دوباره (قید) / روزی رسان: خداوند / قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا / ش: ۱. روباه ۲. نقش ← مضاف الیه [قوت روز او]
<b>قلمرو ادبی</b>	قافیه: او فتاد و بداد / مراعات نظیر: روزی رسان و قوت / واج آرای: تکرار مصوّت «او»
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: روز دیگر دوباره همین اتفاق افتاد و خداوند رزاق، غذای روزانه اش را فراهم کرد.

یقین، مرد را دیده، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

<b>قلمرو زبانی</b>	یقین: ایمان قلبی، باوری که در آن شک و گمان وجود ندارد / را: نشانه «فک اضافه» (مرد را دیده ← دیده مرد) / شد: رفت (فعل غیر اسنادی) / آفریننده: خداوند / مرد: همان درویش شوریده رنگ
<b>قلمرو ادبی</b>	قافیه: بیننده و آفریننده / ردیف: «کرد» / کنایه: ۱. دیده را بیننده کردن ← کنایه از «آگاه و باخبر و مطلع ساختن» ۲. تکیه کردن ← کنایه از «توکل و اعتماد» / دیده و بیننده: ۱. مراعات نظیر ۲. اشتقاق (ویژه علوم انسانی) / واج آرای: تکرار «د» و «ن»
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: باور و ایمان قلبی (به روزی رسان بودن خداوند) مرد درویش را آگاه کرد. (بر همین اساس) رفت و به خداوند توکل نمود. مفهوم: ۱. رسیدن به باور رزاق بودن پروردگار ۲. توکل و اعتماد به خداوند

کزین پس به کنجی نشینم چو مور کزین پس خوردند پیلان به زور

<b>قلمرو زبانی</b>	کزین پس: که از این به بعد / کنج: گوشه / مور: مورچه / پیل: فیل (تغییر شکل نوشتاری واژه پیل به «فیل» درگذر زمان) / چو: حرف اضافه (مور ← متمم)
<b>قلمرو ادبی</b>	قافیه: مور و زور / مراعات نظیر: مور و پیل / جناس ناهمسان (اختلافی): مور و زور / تشبیه: (مصراع اول) مشبّه: من (محدوف) / مور: مشبّه به / چو: ادات تشبیه / به کنجی نشینم: وجه شبه / تضاد: مور و پیل / نماد: ۱. مور (در اینجا) ← نماد «انسان هایی است که تلاش نمی کنند و روزی خود را به آسانی به دست می آورند» ۲. پیل (در اینجا) ← نماد «قدرت و زورمندی»
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: (درویش با خود گفت) که از این به بعد من نیز مانند مورچه در گوشه ای می نشینم (و رزق خود را به دست می آورم)؛ چرا که حتی فیل ها هم با زور، روزی به دست نمی آورند. مفهوم: تصمیم به گوشه نشینی و منتظر روزی بودن، بدون تلاش و کار

زنخدان فرو بُرد چندی به غیب که بخشده، روزی فرستد ز غیب

<b>قلمرو زبانی</b>	زنخدان: چانه / جیب: گریبان، یقه / بخشنده: پروردگار / غیب: پنهان، نهان از چشم؛ عالمی که خداوند، فرشتگان و ... در آن قرار دارند / چندی: مدّتی / [زنخدان: مفعول / فرو بُرد: فعل / چندی: قید / جیب: متمم / بخشنده: نهاد / روزی: مفعول / فرستد: فعل / غیب: متمم] / بخشنده: صفت جانشین اسم (خداوند بخشنده)
<b>قلمرو ادبی</b>	قافیه: جیب و غیب / کنایه: زنخدان به جیب فرو بُردن ← کنایه از «گوشه نشین شدن» / جناس ناهمسان (اختلافی): جیب و غیب
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: (درویش) مدّتی سر در گریبان فرو بُرد و گوشه نشین شد (به این امید) که خداوند بخشنده، روزی اش را از عالم غیب می فرستد. مفهوم: (مانند بیت قبلی) بدون تلاش، نشستن و منتظر روزی از جانب خدا بودن

ز بیگانه تیمار خوردش ز دوست چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست

<b>قلمرو زبانی</b>	بیگانه: غریبه، نا آشنا / تیمار: اندوه، غم (تیمار خوردن: دل سوزی، غمخواری) / چنگ: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد / حذف: ۱. «تیمار خوردش» (بعد از «دوست») حذف به قرینه لفظی ۲. «ماند» (بعد از «پوست») حذف به قرینه لفظی / ش: ۱. (هر دو) ← مرد درویش ۲. نقش اولی ← مضاف الیه (تیمار او) ۳. نقش دومی ← متمم (رگ و استخوان و پوست برای او (از او) باقی ماند)
<b>قلمرو ادبی</b>	قافیه: دوست و پوست / تضاد: بیگانه و دوست / مراعات نظیر: رگ و استخوان و پوست / تشبیه: چو چنگ / جناس ناهمسان (اختلافی): دوست و پوست / کنایه: رگ و استخوان و پوست (فقط) باقی ماندن ← کنایه از «شدّت ضعف و ناتوانی و لاغری» / ایهام تناسب: چنگ ۱. نوعی ساز (که معنی می دهد) ۲. دست (معنی نمی دهد اما با رگ و پوست و استخوان، تناسب معنایی دارد) / تکرار: واژه «نه»
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: نه غریبه ای دلسوزش بود و نه آشنایی. از شدّت گرسنگی و لاغری همچون (ساز) چنگ، فقط رگ و پوست و استخوانی از او باقی ماند. مفهوم: ... و گوشه نشینی و کار نکردن و توکل صرف، جواب (نتیجه) نداد.



## چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش / ز دیوار محرابش آمد به گوش:

**قلمرو زبانی** چو: وقتی که (پیوند وابسته ساز) / ش (مصراع اول): ۱. درویش ۲. نقش دستوری ← متمم (برای او) / محراب: جای ایستادن پیش نماز (امام جماعت) در مسجد؛ قبله‌گاه / ش (مصراع دوم): ۱. درویش ۲. نقش ← مضاف الیه (به گوشش = گوش او) / [صبر: نهاد / ش: متمم / نماند: فعل / ضعیفی: متمم / هوش: معطوف به صبر (= نهاد) ← چو از ضعیفی، صبر و هوش، برایش نماند]

**قلمرو ادبی** قافیه: هوش و گوش / واج آرای: تکرار صامت «ش» / جناس ناهمسان (اختلافی): هوش و گوش

**قلمرو فکری** معنی: وقتی از ضعیفی، صبر و هوشیاری برایش باقی نماند، از دیوار محراب مسجد (ندایی) به گوشش رسید. مفهوم: شنیدن ندای غیبی، پس از تمام شدن تحمل درویش.

## برو شیر دژنده باش، ای دژل / مینداز خود را چو روباه شل

**قلمرو زبانی** دژل: ۱. ناراست، حيله‌گر ۲. منظور ← درویش ۳. نقش ← منادا / شل: دست و پای از کار افتاده / [برو: فعل (امر) / شیر: مسند / دژنده: صفت / باش: فعل اسنادی / دژل: منادا / مینداز: فعل (نهی = امر منفی) / خود: مفعول / روباه: متمم (چو: حرف اضافه) / شل: صفت] / حذف: «با تو هستم، گوش کن یا دقت کن» (بعد از منادا = ای دژل) حذف به قرینه معنایی

**قلمرو ادبی** قافیه: دژل و شل / تشبیه: ۱. تو: مشبّه (محدوف) / شیر: مشبّه به ۲. تو: مشبّه (محدوف) / چو: ادات تشبیه / روباه: مشبّه به / خود را مینداز: وجه شبه / مراعات نظیر: ۱. شیر و روباه ۲. شیر و درنده ۳. روباه و دژل / تضاد: (در اینجا) روباه و شیر / نماد: ۱. شیر ← نماد «انسان‌های تلاشگر و مبارز و مٹکی به خود» ۲. روباه ← نماد «انسان‌های تنبل، وابسته، سربار و حيله‌گر = دژل»

**قلمرو فکری** معنی: ای حيله‌گر، برو مانند شیر دژنده تلاش کن (و روزی خود را به دست آور). مانند روباه شل، خود را بر زمین نینداز. مفهوم: توصیه به «تلاش و مبارزه» و سفارش به «وابسته و آنکل و سزبار نبودن»

## چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چر باشی چو روبه به وامانده، سیر؟

**قلمرو زبانی** ماند: باقی بماند / روبه: مخفف «روبه» / استفهام [نکاری: چه باشی؟ ← نباید باشی / وامانده: (در اینجا) پس مانده، باقی مانده غذا / چنان: قید / سعی کن: فعل / تو: متمم / ماند: فعل / شیر: متمم / چه (= چرا): قید / باشی: فعل اسنادی / روبه: متمم / وامانده: متمم / سیر: مُسند]

**قلمرو ادبی** قافیه: شیر و سیر / تشبیه: ۱. تو: مشبّه / چو: ادات تشبیه / شیر: مشبّه به / ماند (باقی ماندن): وجه شبه ۲. تو: مشبّه (محدوف) / چو: ادات تشبیه / روبه: مشبّه به / به وامانده سیر شدن: وجه شبه / جناس ناهمسان (اختلافی): شیر و سیر / شیر و روباه: ۱. مراعات نظیر ۲. تضاد (در اینجا) ۳. نماد / واج آرای: تکرار صامت «چ»

**قلمرو فکری** معنی: طوری تلاش (و زندگی) کن که همانند شیر از تو چیزی (برای دیگران) باقی بماند. مانند روباه از پیش مانده دیگران خود را سیر نکن. مفهوم: (مثل بیت قبل) سفارش به «تلاش و کار و بخشندگی»: «و آنکل و سربار دیگران نبودن»

## بخور تا توانی به بازوی خویش / که سعت بود در ترازوی خویش

**قلمرو زبانی** بخور: بهره ببر، استفاده کن / نقش ضمیرهای «خویش، ت و خویش»: (هر سه) مضاف الیه

**قلمرو ادبی** قافیه: بازوی و ترازوی / ردیف: «خویش» / کنایه: ۱. بخور ← کنایه از اینکه «بهره‌برداری و استفاده کن» ۲. در ترازوی خویش بُود ← کنایه از اینکه «تصیب و قسمت تو می‌شود» / مجاز: ۱. بازو ← مجاز از «قدرت و توانایی» ۲. سعی ← مجاز از «نتیجه سعی و تلاش» / مَثَل (ضرب‌المثل): بیت، یک ضرب‌المثل به حساب می‌آید

**قلمرو فکری** معنی: تا می‌توانی از نیرو و توان خود استفاده کن؛ چرا که نتیجه تلاش تو تصیب خودت خواهد شد. مفهوم: سفارش به «بهره بردن از تلاش خود و مٹگی بودن به خویش»

## بگیر ای جوان، دست درویش پیر / نه خود را بیگلن که دستم بگیر

**قلمرو زبانی** درویش: (در اینجا) نیازمند، فقیر / [بگیر: فعل (امر) / جوان: منادا / دست: مفعول / درویش: مضاف الیه / پیر: صفت / خود: مفعول / بیفکن: فعل (امر) / دست: مفعول / م: مضاف الیه / بگیر: فعل]

**قلمرو ادبی** قافیه: پیر و بگیر / تضاد: جوان و پیر / کنایه: ۱. دست کسی را گرفتن ← کنایه از «کمک کردن، یاری رساندن» ۲. خود را افکندن (انداختن) ← کنایه از «تظاهر به ضعف و ناتوانی» / تکرار: دست و بگیر / مجاز: درویش پیر ← مجاز از «انسان ضعیف و ناتوان»

**قلمرو فکری** معنی: ای جوان، به فقیران و سالخوردهگان (انسان‌های ضعیف) کمک کن. (خرداد ۱۴۰۳) خود را ناتوان جلوه نده و منتظر کمک دیگران نباش. مفهوم: توصیه به ۱. «یاری رساندن به دیگران» ۲. «سربار و ناتوان نبودن»

## خدا را بر آن بنده بختایش است که خلق از وجودش در آسایش است

<b>قلمرو زبانی</b>	بخشایش: عفو، آمرزش، گذشتن از گناه / خَلق: مردم / را: نشانهٔ فکت اضافه (خدا را ... بخشایش ← بخشایش خدا)
<b>قلمرو ادبی</b>	قافیه: بخشایش و آسایش / ردیف: «است» / واج آرای: تکرار صامت «ش» / مَثَل (ضرب المثل): بیت، یک مَثَل است [مفهوم مَثَل ← شرط آمرزش خداوند، آزار نرساندن به دیگران است]
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: خداوند، آن بنده‌ای را عفو می‌کند که مردم از وجود او در راحتی و آسایش باشند. مفهوم: ۱. نکوهش مردم‌آزاری ۲. توصیه به نیکی کردن و مردم‌داری

## کرم ورزد آن سرکه مغزی در اوست که دون همتانند بی مغز و پوست

<b>قلمرو زبانی</b>	کرم: بخشندگی / دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه / مرجع «او»: آن سر
<b>قلمرو ادبی</b>	قافیه: اوست و پوست / مجاز: سر ← مجاز از «انسان» / کنایه: ۱. مغز در سر داشتن ← کنایه از «عقل و اندیشه‌ور بودن» ۲. بی مغز بودن ← کنایه از «نادانی، بی‌خردی» / جناس ناهمسان (اختلافی): اوست و پوست / تکرار: مغز / مراعات نظیر: سر و مغز و پوست
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: افراد عاقل، بخشنده هستند، در حالی که اشخاص پست و خسیس، نادان و احمق می‌باشند. مفهوم: بخشش، نشانهٔ دانایی است و خساست و پستی، نشانگر نادانی.

## کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلقِ خدای بوستان، سعدی

<b>قلمرو زبانی</b>	سرا: خانه، منزل / هر دو سرای: دنیا و آخرت / گروه اسمی: به هر دو سرای ← هر: صفت مبهم (وابستهٔ پیشین) / دو: صفت شمارشی (وابستهٔ پیشین) / سرای: هستهٔ گروه اسمی (در نقش «متّم»)
<b>قلمرو ادبی</b>	قافیه: سرای و خدای / استعاره: هر دو سرای ← استعاره از «دنیا و آخرت» / مَثَل (ضرب المَثَل): بیت، یک ضرب المثل است
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: کسی در دنیا و آخرت، نیکی می‌بیند که به مردم نیکی کند. / مفهوم: شرط رستگاری، نیکی کردن به مردم است.

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

<b>۱</b>	معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.	معیار دوستانِ <u>دغل</u> روز حاجت است	قرضی به رسم تجربه از دوستان طلب	
	صورت بی‌صورت بی‌حدّ غیب	فخری که از وسیلّت <u>دون همتی</u> رسد	ز آینهٔ دل تافت بر موسی ز <u>جیب</u>	
<b>۲</b>	برای کاربرد هریک از موارد زیر، نمونه‌ای در متن درس بیابید.	پیوندهای هم‌پایه‌ساز:	پیوندهای وابسته‌ساز:	
	<b>۳</b>	معانی فعل «شد» را در سرودهٔ زیر بررسی کنید.	گریهٔ شام و سحر، شکر که ضایع نگشت	قطرهٔ باران ما گوهر یکدانه شد
<b>۴</b>	معنای برخی واژه‌ها با قرار گرفتن آنها در جمله و یا با توجه به رابطه‌های معنایی، قابل درک است.	منزل حافظ کنون بارگه پادشاست	دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد	
	با استفاده از شیوه‌های زیر، به معنای هر یک از واژه‌های مشخص شده، دقیق‌تر می‌توان پی بُرد:	الف) قرارگرفتن واژه در جمله:	ب) طولانی بود.	ماه، تابناک بود.
	سیر و بیزار ← مترادف	سیر و گرسنه ← تضاد	سیر و پیاز ← تناسب	سیر و گیاه ← تضمّن
	اکنون برای دریافت معنای واژه‌های «دست» و «تند» با استفاده از دو روش بالا، نمونه‌های مناسب بنویسید.			

پاسخ ۱ دَغَل: حيله‌گر، ناراست / جيب: گريبان، يَقه / دُونِ هَمَّتِي: طبعِ پست داشتن، کوتاه‌هَمَّتِي، پستی و فرومایگی

۲ پیوند هم پایه‌ساز: «و» (شد و تکیه) ← بیت ششم

پیوندهای وابسته‌ساز: «که» (بیت دوم، سوم و پنجم) / «چو» (ابتدای بیت دهم) / «تا» و «که» (بیت سیزدهم)

۳ شد (بیت اول) ← «گردید» (فعل اسنادی) / شد (بیت دوم) ← «رفت» (فعل غیراسنادی)

۴ «دست» (الف) ۱. دست من زخمی شد. ۲. دو دست لباس تهیه کردم. ۱. دست و پا (تناسب) ۲. دست و بدن (تضمن)

«تند» (الف) ۱. آن لفل بسیار تند بود. ۲. دیروز تند به مدرسه آمدم. ۱. تند و کُند (تضاد) ۲. تند و سریع (ترادف)

[ توضیح «انواع رابطه‌های معنایی» را در بخش «ضمیمه» (کتابچه همراه همین کتاب) خواهید یافت. ]

### بررسی ابیات کارگاه متن پژوهی قلمرو زبانی

معیار دوستانِ دغل روز حاجت است قرضی به رسم تجربه از دوستان طلب

**قلمرو زبانی** معیار: وسیله سنجش و اندازه‌گیری / دَغَل: حيله‌گر، مَگار / حاجت: نیاز، احتیاج / قَرَض: وام / به رسم تجربه: برای تجربه و آزمودن / طلب: بطلب، بخواه (فعل امر)

**قلمرو ادبی** مجاز: «روز» ← مجاز از «هنگام، زمان» / تکرار: دوستان

**قلمرو فکری** معنی: دوستان فریبکار را هنگام احتیاج (نیاز) می‌توانی امتحان کنی. برای آزمایش، از دوستان خود، قرض بگیر. مفهوم: به هنگام سختی و نیاز، دوستان واقعی و فریبکار را از هم می‌توان تشخیص داد.

صورت بی‌صورت بی‌حَدّ غیب ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب

**قلمرو زبانی** تافت: تابید، درخشید / جیب: گریبان، یَقه

**قلمرو ادبی** تکرار: صورت / تشبیه: آینه دل (دل: مشبّه / آینه: مشبّه به) ← اضافه تشبیهی / تلمیح: اشاره دارد به یکی از معجزه‌های حضرت موسی (ع) که آن حضرت، دست خود را در گریبان می‌برد و نورانی و درخشان، خارج می‌ساخت / پارادوکس (مُتناقض‌نما): صورت بی‌صورت / جناس ناهمسان (اختلاقی): غیب و جیب

**قلمرو فکری** معنی: جمال بدون ظاهر و بی حدّ و مرز غیب، از آینه دل موسی (ع) و از گریبانش درخشید.

مفهوم: ۱. جمال پروردگار، در دل انسان، جلوه‌گر می‌شود. ۲. اشاره به معجزه حضرت موسی (ع)

فخری که از وسیلتِ دُونِ هَمَّتِي رسد گر نام و ننگ داری، از آن فخر، عار دار

**قلمرو زبانی** فخر: افتخار، سربلندی / وسیلت: وسیله (از وسیلت: از راه، به وسیله) / دُونِ هَمَّتِي: پستی، فرومایگی / نام: شهرت، آبرو / ننگ: رُسوایی، بدنامی / عار: عیب، ننگ / ترادف: ننگ و عار

**قلمرو ادبی** جناس ناهمسان (اختلاقی): عار و دار / تضاد: ۱. نام و ننگ ۲. فخر و عار / واج‌آرایی: (مصراع دوم) تکرار صامت «ر» و مصوّت بلند «ا»

**قلمرو فکری** معنی: افتخار و مزّیتی که از طریق فرومایگی به دست می‌آورد؛ اگر آبرو و بدنامی (برایت) مهم است، آن سربلندی را ننگ و رسوایی قلمداد کن. مفهوم: افتخاری که از راه پستی به دست می‌آید، باعث رُسوایی است.

گریه شام و سَحَر، شکر که ضایع نگشت قطره باران ما گوهر یکدانه شد

**قلمرو زبانی** شام: شب / سَحَر: سپیده‌دم، پگاه / ضایع: نابود، بی‌فایده / گوهر یکدانه: مروارید بی‌نظیر / حذف: فعل «می‌کنم» (بعد از «شکر») حذف به قرینه معنایی

**قلمرو ادبی** شام و سحر: ۱. تضاد ۲. مراعات نظیر / استعاره: قطره باران ← استعاره از «اشک» / کنایه: «یکدانه» ← کنایه از «ارزشمند و بی‌نظیر بودن» / تشبیه: قطره باران ما (= اشک‌ها): مشبّه / گوهر یکدانه: مشبّه به / مراعات نظیر: ۱. گریه و قطره ۲. قطره و باران

**قلمرو فکری** معنی: (خدا را) شکر می‌کنم که گریه‌های شبانه‌روز من هَدَر نرفت. (بلکه) آن اشک‌ها به مُرواریدی قیمتی و بی‌مانند تبدیل گشت.

مفهوم: گریه و زاری (عاشق)، ارزشمند و نتیجه‌بخش است.

منزل حافظ کنون بارگه پادشاست دل بر دلداری رفت، جان بر جانانه شد

<b>قلمرو زبانی</b>	دلداری و جانانه: (هر دو) معشوق / بر: نزد / شد: رفت (فعلی غیراسنادی) / تراؤف: ۱. دلداری و جانانه ۲. رفت و شد / بارگه: بارگاه، کاخ و دربار شاه
<b>قلمرو ادبی</b>	تشبیه: منزل حافظ: مشبّه / بارگه پادشاه: مشبّه به / تکرار: بر / مراعات نظیر: دل و جان / تخلص: حافظ
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: (حال که گریه‌هایم، نتیجه بخشیده) منزلم همچون قصر پادشاه است و دل و جانم، نزد معشوق می‌باشد. مفهوم: خوشحالی عاشق به سبب وصال و رسیدن به معشوق

قلمرو ادبی

۱   از متن درس، دو کنایه بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.	
۲   در بیت زیر، شاعر چگونه آرایه جناس همسان (تام) را پدید آورده است؟	
با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی	کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست (سعدی)
۳   ارکان تشبیه را در مصراع دوم بیت دوازدهم مشخص کنید.	
۴   در این سروده، «شیر» و «روباه» نماد چه کسانی هستند؟	
<b>پاسخ</b>	۱ بیت اول: «فروماند» ← کنایه از «تعجب و تحیّر» / بیت سوم: «شوریده‌رنگ» ← کنایه از «پیشانی و آشفته‌حال» / بیت چهارم: «نگون بخت» ← کنایه از «بدبخت و بیچاره» / بیت نهم: «رگ و استخوان و پوست ماندن» ← کنایه از «شدت ضعف و لاغری»
	۲ جناس همسان (تام) ← «چنگ» ۱. اولی ← نوعی ساز ۲. دومی ← دست؛ پنجه و مجموعه انگشتان
	۳ «چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟» ← تو: مشبّه (محدوف) / چو: ادات تشبیه / روبه: مشبّه به / به وامانده سیر شدن: وجه شبّه
	۴ شیر ← نماد «انسان‌های تلاشگر، زحمت‌کش، سخاوتمند و فایده‌رسان به دیگران» / روباه ← نماد «انسان‌های ضعیف و ناتوانی که بدون تلاش و با حيله‌گری از دسترنج و زحمت دیگران، ارتزاق می‌کنند (روزی خود را به دست می‌آورند)»

بررسی بیت کارگاه متن پژوهی قلمرو ادبی

با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست

<b>قلمرو زبانی</b>	با: به معنی «به» / انداز: فعل امر (بینداز) / ای: نشانه ندا [منادا] ← «کسی که» (محدوف) / م (پندم): متمم (به من پند می‌دهی) / کاین: که این / م (زمانم): مضاف‌البیه گوش (گوش من)
<b>قلمرو ادبی</b>	جناس همسان (تام): ← «چنگ» ۱. اولی ← نوعی ساز ۲. دومی ← دست؛ پنجه و مجموعه انگشتان / کنایه: دل در چنگ نیست ← کنایه از «حواس پرتی، از خود بی خود بودن؛ تمرکز نداشتن» / تضاد: است و نیست / مراعات نظیر: ۱. گوش و دل ۲. گوش و چنگ / تکرار: زمان و چنگ
<b>قلمرو فکری</b>	معنی: ای کسی که به من پند می‌دهی، این نصیحت کردن را به زمان دیگری موکول کن (بینداز)؛ چرا که اکنون در حال شنیدن ساز چنگ هستم و حواسم به پندهای تو نیست. / مفهوم: عاشق، حواس پرت است و نصیحت نمی‌پذیرد.

قلمرو فکری

۱   معنی و مفهوم بیت شانزدهم را به نثر روان بنویسید.	
۲   درک و دریافت خود را از بیت زیر بنویسید.	
یقین، مرد را دیده، بیننده کرد	شد و تکیه بر آفریننده کرد
۳   برای مفهوم هر یک از سروده‌های زیر، بیتی مناسب از متن درس بیابید.	
الف) رزق هر چند بی‌گمان برسد	شرط عقل است جستن از درها
ب) سحر دیدم درخت ارغوانی	کشیده سر به بام خسته جانی
به گوش ارغوان آهسته گفتم:	بهارت خوش که فکر دیگرانی
پ) چه در کار و چه در کار آزمودن	نباید جز به خود، محتاج بودن
۴   درباره ارتباط معنایی متن درس و مَثَل «از تو حرکت، از خدا برکت» توضیح دهید.	



**پاسخ ۱** معنی: افراد عاقل، بخشنده هستند، در حالی که اشخاص پست و خسیس، نادان و احمق می‌باشند.

**مفهوم:** بخشش، نشانه دانایی است و خساست و پستی، نشانگر نادانی.

**۲** اشاره دارد به اینکه «انسان باید به رزاق بودن خداوند، یقین داشته باشد و به او اعتماد و توکل نماید که در هر شرایطی روزی اش فراهم است.»

**۳ الف** بیت یازدهم ← «برو شیر دژنده باش ای دغل / مینداز خود را چو روباه شل»

**ب** بیت هفدهم ← «کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلقِ خدای»

**پ** بیت سیزدهم ← «بخور تا توانی به بازوی خویش / که سعیت بود در ترازوی خویش»

**۴** پیام مشترک درس و ضرب‌المثل ← رزق و روزی در هر شرایطی به بندگان می‌رسد، اما این، بدین معنا نیست که انسان‌ها از تلاش و کوشش و کار، دست بکشند. [توکل به پروردگار به همراه سعی و تلاش]

### بررسی ابیات کارگاه متن پژوهی قلمرو فکری



رزق هرچند بی‌گمان برسد      شرط عقل است جُستن از درها

**قلمرو زبانی** رزق: روزی، معیشت / برسد: می‌رسد ← فعل مضارع اخباری / جُستن: جُست و جو کردن، یافتن [جُستن ← «اسم» است نه فعل؛ تمامی «مصدرها»، اسم به حساب می‌آیند]

**قلمرو ادبی** کنایه: جُستن از درها ← کنایه از «تلاش و جُست و جو برای کسبِ رزق و روزی»

**قلمرو فکری** معنی: هرچند بدون شک، روزی انسان‌ها می‌رسد؛ شرط عقل، آن است که برای کسبِ روزی، تلاش کنی. مفهوم: سفارش به «کوشش برای یافتن روزی»

سحر دیدم درخت ارغوانی      کشیده سر به بام خسته جانی

به گوش ارغوان آهسته گفتم:      بهارت خوش که فکر دیگرانی

**قلمرو زبانی** ارغوان: نام گلی سرخ‌رنگ / حذف: فعلی «است» (بعد از «کشیده») و فعلی «باد» (بعد از «خوش») هردو حذف به قرینة معنایی / «ی» (دیگرانی): مخفّف «هستی»؛ فعل اسنادی / ت (بهارت): ۱. مرجع ← ارغوان / ۲. نقش ← مضاف‌الیه

**قلمرو ادبی** تشخیص: ارغوان (سر، گوش و ...) / نماد: «ارغوان» ← (در اینجا) نمادِ انسان‌های ایثارگر و یاری‌رسان / کنایه: ۱. سرکشیدن ← کنایه از «بالا رفتن و سایه انداختن» ۲. خسته جان ← کنایه از «ناتوان، ضعیف، غمگین» ۳. به فکرِ دیگرانی ← کنایه از «توجه و کمک کردن به دیگران»

**قلمرو فکری** معنی: به هنگام صبح دیدم که درخت ارغوان، خود را بر بامِ خانهٔ ناتوانی رسانیده، و سایه انداخته است؛ آهسته به او گفتم که (الهی) ای‌تام به کام تو باشد؛ چرا که به فکرِ دیگران هستی (کمک می‌کنی). / مفهوم: ستایش افرادِ ایثارگر و یاری‌رسان به ناتوانان

چه در کار و چه در کار آزمودن      نباید جُز به خود، مُحْتَاج بودن

**قلمرو زبانی** کار آزمودن: آموختن کار، یادگیریِ جِرفه و شُغل

**قلمرو ادبی** تکرار: چه و کار

**قلمرو فکری** معنی: هم در کار و هم در یادگیریِ آن، انسان فقط باید به خودش مُتکی باشد. مفهوم: تأکید بر «استقلال داشتن؛ خودباوری؛ تکیه کردن فقط به خود و توانایی‌های خود»

## کنج حکمت: همت

موری را دیدند که به زورمندی، کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: «این مور را ببینید که [بار] به این گرانی چون می‌کشد؟»  
مور چون این بشنید، بخندید و گفت: «مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن.»  
بهارستان، جامی

**قلمرو زبانی** زورمندی: قدرت، نیرو / ده برابر خود: ده برابر وزن خود / گران: سنگین / چون می‌کشد؟: چگونه حمل می‌کند؟ / همت: اراده / حمیت: غیرت، جوانمردی، مردانگی / قوت تن: قدرت بدنی / حذف: ۱. فعل «کشند» (بعد از «تن») حذف به قرینه لفظی ۲. فعل «بود» (بعد از «بسته» و «برداشته») حذف به قرینه معنایی / چون: ۱. اولی ← چگونه [قید] ۲. دومی ← وقتی که [پیوند وابسته ساز]

**قلمرو ادبی** کنایه: کمر بستن ← کنایه از «آماده شدن برای انجام کار» / تشخیص: ۱. مور (شنید، خندید و گفت) ۲. حمیت (بازو) / مجاز: مردان ← مجاز از «انسان‌های بزرگ» / نماد: مور ← نماد «انسان‌های با غیرت، با اراده، زحمت‌کش و تلاشگر»

**قلمرو فکری** معنی: مورچه‌ای را دیدند که با قدرت، آماده شده و ملخی را که ده برابر خود (مورچه) وزن داشت، برداشته بود. با تعجب گفتند که این مورچه را ببینید که باری به این سنگینی را چگونه حمل می‌کند؟ مور وقتی این سخن را شنید، خندید و گفت: انسان‌های بزرگ، بار را با قدرت اراده و نیروی مردانگی حمل می‌کنند نه با قدرت بدنی. / مفهوم: اشاره به «برتری اراده و غیرت بر نیروی جسمانی»

## کادر املائی

حلاوت و شیرینی / احسان و نیکی / نژند و خوار / وضع و شکل / لطف و مهربانی / قرین و همراه / اقبال و خوشبختی / توفیق و موفقیت / آبد و جاودانگی / صنع و آفرینش / شغال و روباه / قوت و غذا، رزق روزانه / یقین و باور / زَنخندان و چانه / غیب و پنهان / تیمار و اندوه / ضعیف و ناتوان / رگ و استخوان / محراب مسجد / مینداز (شکل نادرست ← میانداز) / دَغَل و حيله‌گر / بیفکن [شکل نادرست ← بیافکن] / دون همت و دارای طبع پست / حمیت و غیرت / معیار و سنجش / حاجت و نیاز / قرض، وام و بدهی / تافت و تابید / عار و ننگ / ضایع، تباہ و بی‌فایده / سخر و بامداد / رنگ ارغوانی / قوت تن

## لطف خدا - نیکی

## سؤالات تشریحی درس ۱

### الف قلمرو زبانی - معنی واژه

معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

- |                                  |   |
|----------------------------------|---|
| ۱. فروماند در لطف و صنع خدای     | ۱۰. حلاوت سنج معنی در بیان‌ها                     |
| ۲. در این بود درویش شوریده‌رنگ   | ۱۱. نژند آن دل، که او خواهد نژندش                 |
| ۳. که روزی رسان قوت روزش بداد    | ۱۲. اگر لطفش قرین حال گردد                        |
| ۴. که روزی نخوردند پیلان به زور  | ۱۳. همه ادبارها اقبال گردد                        |
| ۵. زَنخندان فرو بُرد چندی به جیب | ۱۴. فخری که از وسیلت دون همتی رسد                 |
| ۶. نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست | ۱۵. گر نام و ننگ داری، از آن فخر، عار دار         |
| ۷. برو شیر دژنده باش، ای دَغَل   | ۱۶. دل بر دلداری رفت؛ جان بر جانانه شد            |
| ۸. که دون همتانند بی‌مغز و پوست  | ۱۷. مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند. |
| ۹. کسی نیک بیند به هر دو سرای    |   |

**ب قلمرو زبانی - املا**

■ با توجه به معنی، صورت درست املایی را از داخل کمانک انتخاب کنید.

۱۸. ز دیوار (مهرابش / محرابش) آمد به گوش **۲۲.** گریهٔ شام و سحر، شکر که (ظایع / ضایع) نگشت
۱۹. نه خود را (بیفکن / بیافکن) که دستم بگیر **۲۳.** سحر دیدم درخت (ارقوانی / ارغوانی)
۲۰. (غرضی / قرضی) به رسم تجربه از دوستان طلب **۲۴.** به ترتیبی نهاده (وزع / وضع) عالم
۲۱. گر نام و ننگ داری، از آن فخر، (آر / عار) دار
۲۵. در گروه واژه‌های زیر، سه غلط املایی وجود دارد؛ آنها را بیابید و شکل درست هر یک را بنویسید.  
«احسان و نیکی - توفیق و موفقیت - گرین و همراه - صنع و آفرینش - دقل و حيله‌گر - عار و ننگ - حاجت و نیاز - حمیت و غیرت - ذنخدان و چانه - تیمار و اندوه»
۲۶. در هر یک از موارد زیر، یک غلط املایی وجود دارد؛ آن را بیابید و شکل درست هر یک را بنویسید.  
الف) برو شیر دژنده باش، ای دغل / میانداز خود را چو روباه شل  
ب) گفت: مردان، بار را به نیروی حمت و بازوی حمیت کشند، نه قوت تن

**پ قلمرو زبانی - دستور**

■ نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

۲۷. بلند آن سر، که او خواهد بلند ش **۳۳.** برو شیر دژنده باش، ای دغل
۲۸. که نی یک موی باشد بیش و نی کم **۳۴.** که خلق از وجودش در آسایش است
۲۹. یکی روبهی دید بی دست و پای **۳۵.** کسی نیک بیند به هر دو سرای
۳۰. بماند آنچه روباه از آن سیر خورد **۳۶.** بهارت خوش که فکر دیگرانی
۳۱. چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست **۳۷.** گفت: مردان، بار را به نیروی همت کشند، نه به قوت تن.
۳۲. چو صبر ش نماند از ضعیفی و هوش
۳۸. در موارد زیر، کاربرد «را» چیست؟  
الف) شغال نگون بخت را شیر خورد  
پ) مینداز خود را چو روباه شل  
ث) موری را دیدند که ملخی را ده برابر خود برداشته.
۳۹. در موارد زیر، «حذف» را بیابید و نوع آن را تعیین کنید.  
الف) نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست  
پ) به نام چاشنی بخش زبان‌ها
- ب) یقین، مرد را دیده، بیننده کرد  
ت) خدا را بر آن بنده بخشایش است  
ب) به ترتیبی نهاده وضع عالم / که نی یک موی باشد بیش و نی کم

**ت قلمرو ادبی - آرایه‌های ادبی**

۴۰. با توجه به ابیات زیر، به پرسش‌ها پاسخ گوید.  
۱) برو شیر دژنده باش، ای دغل  
۲) بخور تا توانی به بازوی خوش
- الف) در بیت اول، دو کلمه بیابید که دارای آرایه‌های ادبی «نماد، مراعات نظیر و تضاد» باشند.  
ب) در بیت اول، دو «مشبّه‌به» نشان دهید.  
پ) در بیت دوم، مَثَل (ضرب‌المثل) دیده می‌شود؛ مفهوم آن را بنویسید.  
ت) در مصراع اول بیت دوم، کدام واژه، «مجاز» است؟ مفهوم آن را بنویسید.  
ث) در مصراع اول بیت دوم، یک کنایه بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

۴۱. مفهوم نمادین موارد مشخص شده را بنویسید.  
الف) کزین پس به گنجی نشینم چو مور که روزی نخوردند پیلان به زور  
ب) موری را دیدند که به زورمندی، کمر بسته و مَلخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: این مور را ببینید که بار به این گرانی چون می‌کشد؟ مور گفت: مردان، بار را به نیروی همت کِشند، نه به قُوْتِ تن.  
پ) به گوشِ ارغوان آهسته گفتم: بهارت خوش که فکرِ دیگرانی
۴۲. در ابیات زیر، ترکیب‌ها و واژه‌های مشخص شده، چه آرایه‌ای دارند؟  
الف) معیار دوستان دغل، روز حاجت است.  
ب) صورتِ بی‌صورتِ بی‌حدّ غیب / ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب  
پ) گریه شام و سحر، سُکر که ضایع نگشت / قطره باران ما گوهر یکدانه شد

### ث قلمرو ادبی - تاریخ ادبیات

■ نام پدیدآورنده هر یک از آثار زیر را بنویسید.

۴۳. بوستان  
۴۴. بهارستان  
۴۵. فرهاد و شیرین

### ج قلمرو فکری - درک مطلب

۴۶. مفهوم مَثَلِ «از تو حرکت، از خدا برکت» را بنویسید.  
■ منظور از موارد مشخص شده چیست؟
۴۷. گرم ورزد آن سر که مغزی در اوست  
۴۸. که دون همتانند بی‌مغز و پوست  
۴۹. چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست  
۵۰. زرخدان فرو بُرد چندی به جیب  
۵۱. که روزی رسان قوت روزش بداد  
۵۲. یکی روبه‌ی دید بی‌دست و پای  
۵۳. بلند آن سر، که او خواهد بلندش  
۵۴. در ناپسته احسان گشاده‌ست  
۵۵. که نی یک موی باشد بیش و نی کم  
۵۶. با توجه به بیت زیر، ابزار سنجش دوستان واقعی و غیرواقعی چیست؟  
«معیار دوستان دغل روز حاجت است  
توصیه شاعر در بیت زیر چیست؟
۵۷. «فخری که از وسیلتِ دون همتی رسد  
مفهوم بیت زیر را در یک جمله کوتاه بنویسید.
۵۸. «گریه شام و سحر، سُکر که ضایع نگشت  
قطره باران ما گوهر یکدانه شد»
۵۹. که بخشنده، روزی فرستد ز غیب  
۶۰. فرومانند در لطف و صنوع خدای  
۶۱. به هر کس آنچه می‌بایست، داده‌ست  
۶۲. که نی یک موی باشد بیش و نی کم  
۶۳. با توجه به بیت زیر، ابزار سنجش دوستان واقعی و غیرواقعی چیست؟  
«معیار دوستان دغل روز حاجت است  
توصیه شاعر در بیت زیر چیست؟
۶۴. گر نام و ننگ داری، از آن فخر، عار دار  
۶۵. «فخری که از وسیلتِ دون همتی رسد  
مفهوم بیت زیر را در یک جمله کوتاه بنویسید.
۶۶. قطره باران ما گوهر یکدانه شد



۵۹. مفهوم «دل در چنگ نیست»، در بیت زیر چیست؟  
 «با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی  
 کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست»
۶۰. مفهوم عبارت زیر را بنویسید.  
 «مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن»
۶۱. منظور از «کمر بسته» در عبارت زیر چیست؟  
 «موری را دیدند که به زورمندی، کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته.»
۶۲. در بیت زیر، تأکید شاعر بر چه مسئله‌ای است؟  
 «چه در کار و چه در کار آزمودن  
 نباید جز به خود، محتاج بودن»
۶۳. مفهوم متل زیر را بنویسید.  
 «خدا را بر آن بنده بخشایش است  
 که خلق از وجودش در آسایش است»
۶۴. با توجه به بیت زیر، خصوصیت «شیر» و «روباه» را بررسی کنید.  
 «چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر  
 چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟»
۶۵. مفهوم «توکل و اعتماد»، از کدام قسمت بیت زیر، دریافت می‌شود؟  
 «یقین، مرد را دیده، بیننده کرد  
 شد و تکیه بر آفریننده کرد»
۶۶. بیت «تا بدانجا رسید دانش من / که بدانم همی که نادانم» با کدام گزینه، ارتباط معنایی دارد؟  
 الف) خرد را گر نبخشد روشنایی  
 ب) کمال عقل آن باشد در این راه  
 پ) و گر توفیق او یک سو نهد پای  
 بماند تا آید در تیره‌رایی  
 که گوید نیستم از هیچ آگاه  
 نه از تدبیر کار آید نه از رای

## چ قلمرو فکری - معنی شعر و نثر

### ■ معنی مصراع‌ها، آیات و عبارتهای زیر را به نثر روان بنویسید.

۶۷. بلند آن سر، که او خواهد بلندش  
 نژد آن دل، که او خواهد نژدش
۶۸. شغال نگون بخت را شیر خورد  
 بماند آنچه روباه از آن سیر خورد
۶۹. یقین، مرد را دیده، بیننده کرد  
 شد و تکیه بر آفریننده کرد
۷۰. چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش  
 ز دیوار محرابش آمد به گوش
۷۱. بخور تا توانی به بازوی خویش  
 که سعیت بود در ترازوی خویش
۷۲. گرم ورزد آن سر که مغزی در اوست  
 موری را دیدند که به زورمندی، کمر بسته و ملخی ده برابر خود برداشته.
۷۳. با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی  
 کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست
۷۴. فروماند در لطف و صنع خدای  
 که روزی نخوردند پیلان به زور
۷۵. کزین پس به گنجی نشینم چو مور  
 فروماند در لطف و صنع خدای
۷۶. که روزی نخوردند پیلان به زور  
 کزین پس به گنجی نشینم چو مور



- ۱ | صنوع: آفرینش، ساختن، آفریدن
- ۲ | شوریده‌رنگ: آشفته‌حال
- ۳ | قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا
- ۴ | پیلان: فیل‌ها
- ۵ | زنخدان: چانه / جیب: گریبان: یقه
- ۶ | تیمار خورد: دل‌سوزی و غمخواری کرد (تیمار ← غم و اندوه)
- ۷ | دَغَل: ناراست، حيله‌گر
- ۸ | دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه
- ۹ | سرا: خانه، منزل
- ۱۰ | حلاوت: شیرینی
- ۱۱ | نژند: خوار و زبون
- ۱۲ | قرین: همراه، یار، همدم
- ۱۳ | ادبار: بدبختی، سیه‌روزی (متضادّ اقبال)
- ۱۴ | فخر: افتخار، سربلندی
- ۱۵ | عار: عیب، ننگ، بدنامی، رُسوایی
- ۱۶ | دلدار: معشوق، محبوب / جانانه: معشوق، محبوب
- ۱۷ | حمیت: غیرت، جوان‌مردی، مردانگی
- ۱۸ | محرابش | ۱۹ | بیفکن
- ۲۰ | قرضی | ۲۱ | عار
- ۲۲ | ضایع | ۲۳ | ارغوانی
- ۲۴ | وضع
- ۲۵ | ۱) غریب ← قرین ۲) دقل ← دغل ۳) ذنخدان ← زنخدان
- ۲۶ | الف) میانداز ← مینداز | ب) حمت ← همت
- ۲۷ | بلند: مسند / ش: مفعول
- ۲۸ | بیش: مسند
- ۲۹ | بی‌دست و پای: صفت (صفت «روباه» ← یکی روباه بی‌دست و پای را (ید))
- ۳۰ | آنچه: نهاد (برای فعلی «یمانند») / روباه: نهاد (برای فعلی «خورد»)
- ۳۱ | چنگش: متمم (چو ← حرف اضافه؛ به معنی «مانند»)
- ۳۲ | صبر: نهاد (چو ← در اینجا حرف ربط است، به معنی «وقتی که»)/ ش: متمم (برای او)
- ۳۳ | شیر: مسند / دغل: منادا
- ۳۴ | ش: مضاف‌الیه (وجود او) / در آسایش: مسند (چه جوری است؟ ← در آسایش است؛ مسند در این جمله به صورت «حرف اضافه و اسم» آمده است.)
- ۳۵ | کسی: نهاد / سرای: متمم («هر» و «دو» ← صفت هستند.)
- ۳۶ | بهار: نهاد / خوش: مسند (فعلی اسنادی «باد» حذف شده است.)
- ۳۷ | مردان: نهاد / همت: مضاف‌الیه
- ۳۸ | الف) نشانه مفعول
- ب) نشانه فکت اضافه (مرد را دیده ← دیده مرد)
- پ) نشانه مفعول
- ت) نشانه فکت اضافه (خدا را ... بخشایش ← بخشایش خدا)
- ث) را (هر دو): نشانه مفعولی

- ۳۹ | الف) «تیمار خوردش» (پایان مصراع) به قرینه لفظی حذف شده است.
- ب) فعل کمکی «است» (بعد از «نهاد») به قرینه معنایی / «یک موی باشد» (پایان بیت) به قرینه لفظی حذف شده است.
- پ) «آغاز می‌کنم» (پایان مصراع) به قرینه معنایی حذف شده است.
- ۴۰ | الف) «شیر» و «روباه» ← (در اینجا) با هم در تضاد هستند و مراعات نظیر (نیز) تشکیل داده‌اند. شیر ← نماد «تلاش و مبارزه» و روباه ← نماد «تنبلی و سرباری و وابسته بودن» است.
- ب) مشبّه‌یه مصراع اول ← «شیر» / مشبّه‌یه مصراع دوم ← «روباه»
- پ) مفهوم مَثَل ← توصیه به «بهره بردن از سعی و تلاش خود (خودآگاهی)»
- ت) «بازو»؛ مفهوم ← «نیرو، قدرت، توانایی»
- ث) «بخور» ← کنایه از اینکه «استفاده کن، بهره ببر»
- ۴۱ | الف) مور ← نماد «انسان‌هایی است که تلاش نمی‌کنند و روزی خود را به آسانی به دست می‌آورند.»
- پیلان ← نماد «قدرت و زورمندی»
- ب) مور ← (در اینجا) نماد «انسان‌های باغیرت، زحمت‌کش، با اراده و تلاشگر»
- پ) ارغوان ← نماد «انسان‌های ایثارگر و یاری‌رسان»
- ۴۲ | الف) روز ← «مجاز» (هنگام و زمان)
- ب) صورت بی‌صورت ← متناقض نما (پارادوکس) / آینه دل ← تشبیه (اضافه تشبیهی) / موسی ← تلمیح (مُعجزه حضرت موسی (ع))
- پ) شام و سَحَر ← تضاد و مراعات نظیر
- قطره باران ← استعاره از «اشک»
- مراعات نظیر
- ۴۳ | بوستان ← سعدی
- ۴۴ | بهارستان ← جامی
- ۴۵ | فرهاد و شیرین ← وحشی بافقی
- ۴۶ | توکل کردن به خداوند به همراه سعی و تلاش؛ تأکید بر تلاش و کوشش و دست از کار نکشیدن
- ۴۷ | عاقل و اندیشه‌ور بودن
- ۴۸ | بی‌خردی و نادانی
- ۴۹ | شدت ضعیفی و لاغری و ناتوانی
- ۵۰ | گوشه‌نشین (خانه‌نشین) شدن
- ۵۱ | خداوند
- ۵۲ | مُتَجَبِّر و مُتَعَجَّب شدن
- ۵۳ | خداوند
- ۵۴ | بخشش و نیکوکاری
- ۵۵ | هر چیز بسیار کوچک و اندک
- ۵۶ | امتحان کردن آنان در هنگام نیازمندی؛ فرض گرفتن از آنها
- ۵۷ | دوری کردن از مَزایا و افتخاراتی که از راه پستی و فرومایگی به دست می‌آید.
- ۵۸ | گریه و زاری شاعر (عاشق) تَمربخش بوده است.
- ۵۹ | تمرکز نداشتن و حواس‌پرتی

- ۹۰ | توییعی: امضاشده، مُهرشده (توییعی ← مُهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در زیر یا پشت فرمان یا نامه)
- ۹۱ | کافی: باکفایت، لایق، کارآمد / به نشاط: خوشحال
- ۹۲ | پستان: بگير / زَرپاره: قراضه و خُرده زر؛ زَر سگه شده
- ۹۳ | صَیعت: زمین زراعتی
- ۹۴ | صِلت: انعام، جایزه، پاداش
- ۹۵ | لِله دَرگُما: خدا به شما برکت و نیکی دهد
- ۹۶ | جزا: مجازات، کیفر، پاداش
- ۹۷ | حُطوات: گام‌ها، قدم‌ها (جمع «حُطوه») / مُتقارب: نزدیک به هم، در کنار هم
- ۹۸ | غرامت‌زده: تاوان‌زده، پشیمان
- ۹۹ | ۱) غذا ← ۲) قضا ← ۳) بخاست ← ۴) بخواست ← ۵) قرغه ← ۶) خاست ← ۷) خاست ← ۸) سید ← ۹) صید ← ۱۰) صور ← ۱۱) سور ← ۱۲) آمه ← ۱۳) عامه
- ۱۰۰ | ۱) سید ← ۲) صید ← ۳) صور ← ۴) خاست ← ۵) قاعده
- ۱۰۱ | روضه | ۱۰۲ | عرصه
- ۱۰۳ | راغی | ۱۰۴ | میفکن
- ۱۰۵ | رُقععی | ۱۰۶ | حُطام
- ۱۰۷ | غزوها | ۱۰۸ | گزارده
- ۱۰۹ | بی‌شبهت | ۱۱۰ | فارغ
- ۱۱۱ | آغاجی
- ۱۱۲ | الف | قزنین ← غزنین | ب | کراحتی ← کراهیتی
- ۱۱۳ | ۱) قضا ← هم‌آوا ← غذا | ۲) بخواست ← هم‌آوا ← بخاست | ۳) سوری ← هم‌آوا ← صوری
- ۱۱۴ | آب: مضاف‌الیه / خیمه‌ها: مفعول
- ۱۱۵ | دیگر: صفت / نیک: قید
- ۱۱۶ | درم: مفعول / شُکر: متمم [را ← حرف اضافه]
- ۱۱۷ | آغاجی: نهاد / بوالفضل: منادا / امیر: نهاد
- ۱۱۸ | بونصر: متمم [را ← حرف اضافه، به معنی «به»] / دُرست: مُسند
- ۱۱۹ | مرد: نهاد / نزدیک: متمم [تا ← حرف اضافه] / مُهّمات: متمم / فارغ: مسند
- ۱۲۰ | عاقبت: قید / خود: مضاف‌الیه / رهروی: مفعول
- ۱۲۱ | الف | نشانه مفعول
- ب | حرف اضافه (به معنی «به»)
- پ | حرف اضافه (به معنی «برای»)
- ت | نشانه فک اضافه (نامه‌های رسیده را... نُکت ← نُکتِ نامه‌های رسیده)
- ث | نشانه مفعول
- ج | حرف اضافه (به معنی «به» ← به من داد)
- ۱۲۲ | «کوفته شد» / «نیشته آمد» ← «نوشته شد» / «بار داده آید» ← «بار داده شود»
- [نوجه] «افگار شد»، «تَر و تباه شده بود» و «زایل شد» ← هیچ‌کدام فعل مجهول به شمار نمی‌آیند. در هر سه مورد، فعل‌های «شد»، «نوشته شد» و «بار داده شد» ← فعل اصلی و اسنادی هستند نه فعل کمکی و مجهول ساز]

- ۶۰ | اشاره به «برتر بودن اراده و غیرت بر قدرت بدنی»
- ۶۱ | برای انجام کار، آماده شده
- ۶۲ | مستقل بودن، خوداتکایی و خودباوری
- ۶۳ | شرط بخشایش و آموزش خداوند، آزار نرساندن به دیگران است. (نیکوکاری و مردم‌داری)
- ۶۴ | شیر ← تلاش و کار و بخشنده بودن
- روبا ← آنکل و وابسته و سربار دیگران بودن
- ۶۵ | تکیه کرد
- ۶۶ | گزینه «ب» ← کمال دانش و عقل، اعتراف کردن به نادانی و ناآگاهی است.
- ۶۷ | کسی موقی می‌گردد که خداوند او را سربلند کند؛ و آن شخصی خوار و غمگین خواهد شد که پروردگار، او را خوار و غمگین بخواند.
- ۶۸ | شیر، شغال بیچاره را خورد و روباه از باقی‌مانده آن خورد و سیر شد.
- ۶۹ | یقین و باور، آن مرد را آگاه کرد. رفت و به خداوند توکل نمود.
- ۷۰ | وقتی از ضعفی، صبر و هوشیاری برایش باقی نماند از دیوار محراب، ندایی به گوشش رسید.
- ۷۱ | تا می‌توانی از نیروی خود استفاده کن؛ چراکه نتیجه تلاش تو نصیب خودت خواهد شد.
- ۷۲ | کسی که عاقل است، کریم و بخشنده (نیز) است.
- ۷۳ | مورچه‌ای را دیدند که با قدرت، آماده شده و ملخی را که ده برابر خود وزن داشت، برداشته بود.
- ۷۴ | ای کسی که به من پند می‌دهی، این نصیحت کردن را به زمان دیگری موکول کن؛ چرا که اکنون در حال شنیدن ساز چنگ هستم و حواسم به پندهای تو نیست.
- ۷۵ | در لطف و آفرینش خدا شگفت‌زده ماند.
- ۷۶ | که از این به بعد من نیز مانند مور در گوشه‌ای می‌نشینم؛ چراکه حتی فیل‌ها هم با زور، روزی به دست نمی‌آورند.

## درس ۲ قاضی بُست

- ۷۷ | شبگیر: سَحَرگاه، پیش از صبح
- ۷۸ | باز: از پرندگان شکاری / حشم: خدمتکاران
- ۷۹ | شراع: سایه بان، خیمه
- ۸۰ | هزاهز: آشوب، فتنه
- ۸۱ | افکار: مجروح، خسته
- ۸۲ | دَوال: چرم و پوست (یک دوال ← یک لایه، یک پاره)
- ۸۳ | کوشک: قصر، کاخ؛ ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است.
- ۸۴ | صعب: دشوار، سخت
- ۸۵ | مقرون: پیوسته، همراه / مثال داد: دستور داد
- ۸۶ | سَرسام: تَورم سر و مغز و پرده‌های آن که یکی از نشانه‌های آن، هذیان بوده است.
- ۸۷ | بار: اجازه ملاقات / محجوب: پنهان، مستور، پوشیده
- ۸۸ | نُکت: نکته‌ها
- ۸۹ | تاس: کاسه / زَبَر: بالا

وہاں سے لے کر «عزائم»  
میں لے کر «مظاہر»  
«مظاہر» میں لے کر «عزائم»  
«عزائم» میں لے کر «مظاہر»

گاج



دستور  
ریبان  
و آراء پہ

۲

فارسی

محمد رضا ملک محمدی

فرمول  
پیسٹ



# فرمول پایست

مبحث دستور زبان  
فارسی در امتحانات نهایی  
چهار نمره و مبحث آرایه  
های ادبی سه نمره را به  
خود اختصاص می دهند.  
این کتابچه شامل  
۳۳ بسته آموزشی  
«دستور زبان» و ۲۱ بسته  
آموزشی «آرایه های ادبی»  
است. شما قبل از ورود به  
کتاب اصلی بهتر است،  
مطالب این کتابچه را  
مطالعه کنید.

تهران، میدان انقلاب  
نبش بازار چه کتاب

[www.gajmarket.com](http://www.gajmarket.com)

# فهرست

## قسمت ۱ دستور زبان

۱۶	۱۱	۱۱	۹	۴
تغییر معنا در فعل‌ها	زمان و نوع فعل	شمیرهای شخصی پیوسته	نقش‌های تبعی	نقش دستوری کلمات در جمله
۲۷	۲۵	۲۳	۲۰	۱۸
انواع (صفت‌بیانی)	ترکیب وصفی و ترکیب اضافی	راه‌های تشخیص (اسم) و (صفت)	گروه اسمی، هسته و انواع وابسته	افعال (جملات) (معلوم و مجهول)
۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۸
تعیین تعداد جمله	تعیین (نهاد) و (گزاره)	انواع حروف ربط	انواع جمله	حذف
۳۶	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳
واژه‌های (هم‌آوا) / واژه‌های دوتلفظی	دو حرف اضافه برای یک متمم	انواع (واو)	انواع (را)	شیوه (بلاغی)
۳۹	۳۸	۳۸	۳۷	۳۷
انواع روابط معنایی واژه‌ها	تفاوت معنایی (گذشتن) و (نگزاردن)	(شبه‌جمله) چیست؟ / اهمیت‌املایی	معنای انواع (پسوند) / مُمال	یافتن مرجع ضمیر
۴۲	۴۲	۴۱	۴۱	۴۰
معنای واژه در جمله	شکله معنایی	زبان کهن و دستور تاریخی	تغییر شکل واژه‌ها در گذر زمان	چهار وضعیت واژه‌ها در گذر زمان
		آموزش دستور (۳)	آموزش دستور (۲)	آموزش دستور (۱)
				

## قسمت ۲ آرایه های ادبی

۴۴

تضاد

۴۴

مراعات نظیر

۴۳

تشبیه

۴۷

استعاره

۴۶

تکرار

۴۴

جناس

۵۰

کنایه

۴۹

تشخیص

۴۸

سجع

۵۲

اغراق

۵۱

تلمیح

۵۰

مجاز

۵۴

ایهام

۵۳

واج آرایه

۵۲

حسن آمیزی

۵۵

تضعیف

۵۵

ضرب المثل (مثل)

۵۴

نماد

۵۷

حسن تعلیل

۵۶

ایهام تناسب

۵۶

متناقض نما  
(پارادوکس)

۶۴

تاریخ ادبیات

۶۳

قالب های شعری

۵۸

آشنایی با چند  
اصطلاح



### ● نقش‌های دستوری کدام‌اند؟

نهاد، مفعول، مُسند، متمم، قید، مُنادا، صفت، مضاف‌الیه و نقش‌های تَبَعی [= بَدَل، معطوف، تکرار]

### ● روش شناسایی نقش‌ها:

#### ◆ نهاد

کلمه یا گروهی از کلمات است که دربارهٔ آن خبر می‌دهیم.

### ● روش شناسایی «نهاد» ← چه کسی؟ یا چه چیزی؟ + فعل

❏ «ما صبح‌ها محمّد را در خیابان می‌بینیم.»

[چه کسی می‌بیند؟ ← پاسخ «ما» = نهاد]

«هوا امروز سرد بود.»

[چه چیزی سرد بود؟ ← پاسخ «هوا» = نهاد]

❏ نهاد را معمولاً می‌توانیم از جمله حذف کنیم:

صبح‌ها محمّد را در خیابان می‌بینیم. [نهاد (= ما) ← حذف شده‌است]

❏ نام قدیمی «نهاد» ← «فاعل» و «مُسنَد‌الیه» بوده‌است که ما امروزه آنها را به کار نمی‌بریم.

#### ◆ مفعول

### ● روش شناسایی «مفعول» ← چه کسی را؟ یا چه چیزی را؟ + فعل

❏ «ما صبح‌ها محمّد را در خیابان می‌بینیم.»

[چه کسی را می‌بینیم؟ ← پاسخ «محمّد» = مفعول]

«علی آن کتاب را می‌خواند.»

[چه چیزی را می‌خواند؟ ← پاسخ «آن کتاب» = مفعول]

#### ◆ متمم

کلمه یا گروهی از کلمات است که بعد از «حرف اضافه» می‌آید.

**حروف اضافه کدام‌اند؟** به، با، تر، از، در، برای، از برای، دربارهٔ، بَهر، از بَهر، جَز، به جَز، به جَز از، مانند، مثل،

شبیهِ، همچون، بی، بدون، درمورد، آلا، مگر، غیر از، به غیر از

● واژه‌های زیر نیز گاهی حرف اضافه به شمار می‌آیند:

● «تا» ← وقتی که «انتهای زمان و مکان» را برساند:

از خانه تا مدرسه دویدم. / از آن تا فردا بیدارم.  
حرف اضافه متقم حرف اضافه متقم

«تا» ← معمولاً «پیوند وابسته‌ساز» است: «تا تلاش نکنی، موفق نمی‌شوی»  
پیوند وابسته‌ساز

● «چو» و «چون» ← اگر به معنای «مثل و مانند» باشند، حرف اضافه به حساب می‌آیند:  
او چون باد می‌دود.  
حرف اضافه متقم حرف اضافه متقم

«چو» و «چون» نیز اغلب «پیوند وابسته‌ساز» هستند: «چون انگیزه ندارم، تلاش نمی‌کنم»  
پیوند وابسته‌ساز

«با» و «بی» ← اغلب «حرف اضافه» هستند:

او با تاکسی به مدرسه آمد. [با ← حرف اضافه]  
حرف اضافه متقم حرف اضافه متقم

آنها بی من نمی‌توانند این کار را به نتیجه برسانند. [بی ← حرف اضافه]  
حرف اضافه متقم حرف اضافه متقم

«با» و «بی»، گاهی «پیشوند» هستند؛ یعنی با واژه‌ای دیگر، ترکیب می‌شوند و یک واژه جدید می‌سازند؛ الگوی آنها معمولاً بدین شکل است:

با یا بی + اسم ← «صفت»

با + ادب ← با ادب، با + استعداد ← بااستعداد، باایمان، باسواد، باهنر و ..... [همگی «صفت» هستند.]

بی + علاقه ← بی‌علاقه، بی‌استعداد، بی‌وجدان، بی‌سواد، بی‌ایمان و ... [همهٔ واژه‌ها صفت هستند.]

افراد باسواد، باادب و بااستعداد، همواره برای جامعه مفید هستند. [«با» در هر سه واژه، پیشوند است نه حرف اضافه. کلمات جدید ساخته و نقش هر سه در این جمله، «صفت» می‌باشد.]

او بی‌علاقه و بی‌استعداد است. [«بی» در هر دو واژه، پیشوند است. واژه‌های جدید ساخته و در این جمله نقش هر دو، «مُسند» می‌باشد.]

● «به عنوان»، «به خاطر»، «به منظور»، «از جهت» ← به معنی «برای»

● «به وسیلهٔ» و «به همراه» ← به معنی «با»

● «در مورد» ← به معنی «دربارهٔ»

● «به منزلهٔ»، «از قبیل»، «به مثابه» ← به معنی «مانند»

● «إلا»، «مگر»، «به غیر»، «به غیراز» ← به معنی «به جز»

● «از لحاظ»، «از نظر»، «از بابت»، «از جهت»، «از حیث»، «از روی» ← همگی در یک گروه معنایی قرار دارند.

## چند مثال برای «متّم و حروف اضافه»:

او را در خیابان دیدم. / من به او علاقه دارم.  
حرف اضافه متّم      حرف اضافه متّم

مقاله‌ای دربارهٔ شعر نوشتم. / برای عشق ورزیدن خجالت نکش.  
حرف اضافه متّم      حرف اضافه متّم

به خاطر تو از همه چیز می‌گذرم. / در مورد این موضوع بیشتر فکر کن.  
حرف اضافه متّم      حرف اضافه متّم

ادبیات برای من به منزلهٔ دارو شفابخش است.  
حرف اضافه متّم      حرف اضافه متّم

از نظر من پدر و مادر، موجوداتی آسمانی هستند.  
حرف اضافه متّم

در یک جمله، امکان دارد بیش از دو یا چند متّم بیاید:

ما در روز گذشته با ماشین برای گردش از خانه به پارک رفتیم.  
حرف اضافه متّم      حرف اضافه متّم      حرف اضافه متّم      حرف اضافه متّم

[ما؛ نهاد / رفتیم؛ فعل]

حضور یا عدم حضور نقش‌های اصلی جمله (مانند نهاد، مفعول و مُسند) را ← «فعل جمله»

تعیین می‌کند. پس برای یافتن پاسخ درست (در مورد نقش یابی واژه‌ها) باید ابتدا به فعل جمله مراجعه کنیم؛ زیرا برخی از فعل‌ها تنها به نهاد نیاز دارند و بعضی دیگر، علاوه بر نهاد به اجزای دیگری نیازمندند.



### ● روش یافتن «مُسند» ← چه جوری؟ یا چگونه؟ + فعل اسنادی

**فعل‌های اسنادی کدام‌اند؟** «است، بود، شد و گشت» و هم‌خانوادهٔ آنها از قبیل «هست، نیست، باشد، می‌باشد، بُود، باد، شود، می‌شود، بشود، نمی‌شد، گردد، بگردد، نگردد، می‌گردد، گردید و...»

«هوا امروز سرد بود.»

[چه جوری (چگونه) بود؟ پاسخ ← «سرد» = مسند]

«ستایش مهربان است.»

[چه جوری (چگونه) است؟ پاسخ ← «مهربان» = مسند]

### ● چند نکته در مورد «مُسند» و «فعل‌های اسنادی»:

**الف)** توجه داشته باشید که گاهی فعلی «است» به صورتِ مُخفّف، به عنوان فعل اسنادی می‌آید [ام، ای، - / ایم، اید، اند]

من ایرانی ام ← [= هستم]  
نهاد      مسند فعل اسنادی

شما دانش‌آموز ید ← [= هستید]  
نهاد      مسند فعل اسنادی

**ب)** فعلی دعایی «باد» معمولاً فعل اسنادی به شمار می‌آید:

تولّدت مبارک باد ← [= باشد]  
نهاد      مسند فعل اسنادی

## پ) موارد استثنایی فعل‌های اسنادی (یعنی مواردی که فعل اسنادی به‌شمار نمی‌آیند):

- سه فعلی «است» و «بود» و «باشد» (و هم خانواده‌هایشان) ← هنگامی که به معنای «وجود و حضور داشتن» به کار روند، دیگر فعل اسنادی نیستند:

◀ پول در جیبم نیست. (وجود ندارد)

فعل غیراسنادی

او در کلاس است. [حضور و وجود دارد]

فعل اسنادی نیست

- «گشتن و گردیدن» ← به معنای «شدن» ← فعل اسنادی است؛ اما به معنای «چرخیدن»، «گردش و تفریح» و «جُست‌وجو کردن»، دیگر فعل اسنادی به حساب نمی‌آید:

◀ من در پارک کمی گشتم ← [= گردش و تفریح کردم]  
نهاد متقم قید فعل غیراسنادی

او برای یافتن کلید، کیفش را گشت ← [= جُست‌وجو کرد]  
نهاد متقم مفعول فعل غیراسنادی

- دقت کنید که چهار فعلی «است»، «بود»، «باشد» و «شد»، هنگامی که فعل کمکی هستند؛ دیگر فعل اسنادی به‌شمار نمی‌آیند:

◀ او شعری سروده بود. [بود ← ماضی بعیدساز]  
نهاد مفعول فعل اصلی فعل کمکی

او شاید ننشسته باشد. [باشد ← ماضی التزامی ساز]  
نهاد قید فعل اصلی فعل کمکی

غذا خورده شد. [شد ← مجهول ساز]  
نهاد فعل اصلی فعل کمکی

او آن نامه را نوشته است. [است ← ماضی ثقلی ساز]  
نهاد مفعول فعل اصلی فعل کمکی

- افعال جملات بالا به ترتیب ← «سروده بود / ننشسته باشد / خورده شد / نوشته است»  
◀ شکلی متفاوت از نقش «مُسنَد»:

در پاره‌ای از جملاتی که «مسنَد و فعل اسنادی» وجود دارد، گاهی مسند، به صورت «حرف اضافه و متقم» می‌آید:

◀ این پارچه ابریشمی است. [ابریشمی ← «مسنَد» به شکل رایج]  
نهاد مسند فعل اسنادی

این پارچه از ابریشم است.  
نهاد متقم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

او از ساکنان این محل است.  
نهاد متقم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

ایشان از دوستان شما بودند.  
نهاد متقم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

او در حال ورزش است.  
نهاد متقم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

نظافت از ایمان است.  
نهاد متقم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

◀ در جملات قبل (به ترتیب) «از ابریشم»، «از ساکنان این محل»، «از دوستان شما»، «در حال ورزش» و «از ایمان»، در حقیقت، همگی «مُسند» هستند که در جمله به شکل متّم ظاهر گشته‌اند.



قید، بخشی از جمله است که جمله یا جزئی از آن را مُقید می‌کند یا توضیحی نظیر مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و ... را به جمله می‌افزاید و برخلاف اجزای اصلی جمله می‌توان آن را حذف کرد:

◀ حسن برگشت.  
نهاد فعل

دیروز حسن برگشت.  
قید نهاد فعل

◀ دیروز بعدازظهر حسن برگشت.  
قید قید نهاد فعل

خوش بختانه دیروز بعدازظهر حسن برگشت.  
قید قید قید نهاد فعل

● اگر تمام قیده‌های به کاررفته در آخرین جمله را حذف کنیم، باز هم به اصل جمله خللی وارد نمی‌شود. ← «حسن برگشت.»

◀ نشانه شناخت قید ← همین است که می‌توان «قید» را از جمله حذف کرد بدون آنکه به اصل جمله خللی وارد شود.

◀ در زبان فارسی، تمام کلمات تنوین‌دار ← همیشه قید هستند؛ حتماً، اصولاً، ظاهراً، اصلاً، کاملاً، لطفاً و ...

◀ برخی واژه‌ها (غیر از تنوین‌دارها) نیز همیشه قیدند؛ مانند: ناگهان، سپس، بالأخره، هنوز، هرگز، البته، شاید، باید، خیلی، چرا، آيا، همیشه، همواره، مُتأسفانه، خوش بختانه، بدبختانه و ... [در گذشته، به این‌گونه قیده‌ها ← «قید مُختص» می‌گفته‌اند]

◀ برخی قیده‌ها با «اسم» مشترک هستند:

◀ اوتابستان را دوست دارد. / تابستان، فصل مسافرت است. / اوتابستان، کتاب خود را منتشر خواهد کرد.  
مفعول نهاد قید

[نوع واژه «تابستان» ← «اسم» است که می‌تواند در جمله، نقش‌های گوناگونی از قبیل نهاد، مفعول، متّم، منادا، مضاف‌الیه و قید بپذیرد.]

◀ برخی قیده‌ها با «صفت» مشترک هستند:

◀ روش خوب معلّم را می‌پسندم. / او خوب نامه می‌نویسد. / حال او خوب است.  
صفت قید مسند

[واژه «خوب» از نظر نوع کلمه ← «صفت» است که در جمله می‌تواند در جایگاه صفت، مسند و قید قرار بگیرد.]

● بنابراین، قید می‌تواند از نظر نوع واژه ← «اسم»، «صفت» یا «قید» باشد.

### ◀ تفاوت «مُسند» و «قید» چیست؟

مسند از اجزای اصلی جمله است؛ به همین علت اگر آن را از جمله حذف کنیم، جمله بی‌معنا می‌شود و از نظر اجزای دستوری، ناقص می‌گردد. اما اگر قید را حذف کنیم؛ جمله همچنان با معنا و کامل است و حذف آن، نقصی در ساختار دستوری جمله ایجاد نمی‌کند.

◀ علی شادمان است. ← علی است؟! [معنا نمی‌دهد]  
نهاد مسند فعل استنادی

علی شادمان آمد. ← علی آمد. ← (جمله کامل و معنادار است)  
نهاد قید فعل

طبیعت، زیبا است. ← طبیعت است؟! [بی معنی است]  
نهاد مسند فعل اسنادی

طبیعت، زیبا آفریده شده است. ← طبیعت آفریده شده است.  
نهاد قید فعل

### منادا

در زبان فارسی، نشانه‌هایی هست که با آنها کسی یا چیزی را صدا می‌زنیم؛ مانند: «آی، ای، یا، آهای» به این واژه‌ها «نشانه ندا» می‌گوییم. اسمی که همراه آنها می‌آید، «منادا» نام دارد. مانند: «ای خدا!»، «سعیدیا!»، «آی همسایه‌ها!»، «یا ابوالفضل!»، «پروردگارا!»، «یا امام هشتم!»، «ای مردم!»، «آهای ملت!». گاهی منادا بدون نشانه ندا به کار می‌رود؛ در این گونه موارد به آهنگ خواندن جمله باید توجه کنیم.

«علی، فردا به مسافرت می‌روی؟» ← «ای علی، فردا به مسافرت می‌روی؟»

منادا  
(بدون نشانه ندا)

«ناتانائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت.» ← «ای ناتانائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت»

منادا  
(بدون نشانه ندا)

گاهی نیز نشانه ندا می‌آید اما خود منادا محذوف است؛

«ای عقلِ مرا کفایت از تو» ← «ای: نشانه ندا ← منادا (= کسی که) حذف شده است؛

عقل ← منادا نیست / ای کسی که عقل مرا کفایت از تو است]

منادای محذوف

«ای همه هستی ز تو پیدا شده» ← «ای: نشانه ندا ← منادا (= کسی که) حذف شده است

← ای کسی که همه هستی از تو پیدا شده  
نشانۀ ندا منادای محذوف صفت نهاد متمم مسند فعل اسنادی

## بسته ۲ نقش‌های تبعی (معطوف، بکل، تکرار)

### نقش‌های تبعی

مقصود از نقش‌های تبعی، آن است که «کلمه از نظر نقش دستوری، پیرو (تابع) گروه اسمی قبل از خود باشد». **الف) معطوف:** هرگاه دو یا چند واژه هم‌نقش به وسیله حرف عطف «واو» به یکدیگر پیوندند، واژه یا واژه‌های بعد از «واو»، معطوف به واژه قبل از «واو» هستند و از نظر نقش دستوری، تابع و پیرو آن واژه می‌باشند.

احمد آمد. ← احمد و محمد آمدند. [محمد: معطوف به نهاد]  
نهاد نهاد عطف معطوف

احمد را دیدم. ← احمد و محمد را دیدم. [محمد: معطوف به مفعول]  
مفعول مفعول عطف معطوف

به کوه بنگر. ← به کوه و دشت و صحرا بنگر. [دشت و صحرا: (هر دو) معطوف به متمم]  
متمم عطف معطوف معطوف

فارسی، درسی شیرین و سودمند است. [سودمند: معطوف به صفت]  
نهاد مسند صفت عطف معطوف

کتاب‌های تاریخ و ژمان را دوست دارم. [رمان: معطوف به مضاف‌الیه]  
مفعول مضاف‌الیه عطف معطوف

گاهی حرف «یا» و «ویرگول (،)» کار «واو عطف» را انجام می‌دهند:

محمّد یا رضا یا علی می‌آیند.  
نهاد عطف معطوف به نهاد عطف معطوف به نهاد

محمّد، رضا، علی و نادر را دیدم.  
مفعول معطوف به مفعول معطوف به مفعول عطف معطوف به مفعول

**ب) بَدَل:** آن است که گروه اسمی قبل از خود را توضیح می‌دهد و سه شرط دارد:

۱ بدون کسره بیاید [نسبت به گروه اسمی قبل از خود]

۲ هر دو «یک چیز یا یک شخص» باشند [بَدَل و گروه اسمی قبل از آن]

۳ هر دو گروه اسمی [= بدل و گروه اسمی قبل از آن]، «نقش واحدی» در جمله داشته باشند.

کشور ما ایران است ← [واژه «ایران»، شرط اوّل و دوم را دارد، اما با گروه اسمی قبل از خود نهاد مسند فعل استادی

(= کشور ما) نقشی واحد و یکسانی ندارد؛ به همین علّت، بدل به حساب نمی‌آید]

کشور ما ایران، سرزمین پهلووان است ← [«ایران» ← بدل است، چون هر سه شرط را دارد.]  
نهاد بدل مسند فعل

مریم، خواهر اکرم آمد.  
نهاد بدل فعل

سعدی، شاعر قرن هفتم است. [«شاعر قرن هفتم»، شرط سوم را ندارد، به همین سبب، در این نهاد مسند [بدل نیست] فعل

جمله، «مسند» است، بَدَل نیست.]

سعدی، شاعر قرن هفتم، بوستان را در ده باب سرود. [«شاعر قرن هفتم» ← هر سه شرط را دارد  
نهاد بَدَل مفعول متمّم فعل

و بدل است.]

**پ) تکرار:** واژه یا واژه‌هایی، در یک نقش، دوبار در جمله تکرار شود.

نیایش آمد نیایش.  
نهاد فعل تکرار (نقش تبعی)

فرهاد را دیدم فرهاد را.  
مفعول فعل تکرار

قصه است این، قصه.  
مسند فعل استادی نهاد تکرار (نقش تبعی)

از امین بپرس از امین.  
متمّم فعل تکرار (نقش تبعی)

شربت آوردم شربت.  
مفعول فعل تکرار

واژه «تبعی»، هم خانواده «تبعیت، متابعت و تابع» است، به معنی «پیروی و دنباله‌روی»